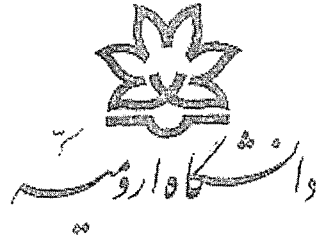


سُبْحَانَكَ يَا عَزِيزُ

١٣١٧٩٢



دانشکده ادبیات و علوم انسانی
گروه زبان و ادبیات فارسی

پایان نامه جهت دریافت درجه کارشناسی ارشد (M.A)

عنوان :

بررسی تطبیقی ردیف در اشعار انوری و خاقانی
و تأثیر آن در موسیقی شعر

استاد راهنما :

دکتر عبدالله طلوعی آذر

پژوهشگر :

حسنعلی پاشازاده

۱۳۸۹/۴/۸

تقدیم احادیث بزرگ علمی بزرگ
شمس‌الدین

بهمن ۱۳۸۸

۱۳۸۶۹۶

مورد پذیرش

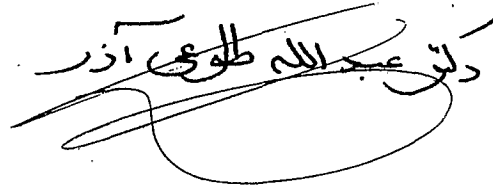
شماره ۱۸، ۱۱، ۱۹ به تاریخ

پایان نامہ محمد علی پاتاوارہ

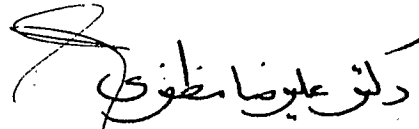
قرار گرفت.

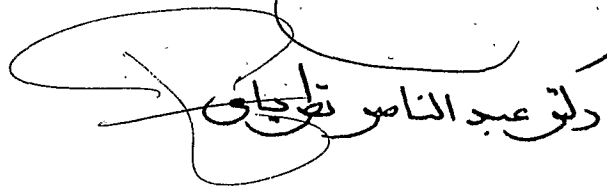
نمبرہ - ۱۸۱ (۱۸۱۰)

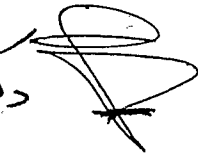
ہیأت محترم داوران با رتبہ عالی

۱- استاد راہنما و رئیس ہیأت داوران:  دکتور عبداللہ طلوی آزر

۲- استاد مشاور: —

۳- داور خارجی:  دکتور علیضامظفری

۴- داور داخلی:  دکتور عبدالناصر نذکی

۵- نماینده تحصیلات تکمیلی:  دکتور معور بیات

تقدیم به

پدر

و

مادر عزیزم

تقدیر و تشکر:

از اساتید محترم

گروه زبان و ادبیات فارسی

و استاد گرامی راهنما

و داوران عزیز پایان نامه‌ام

تشکر می‌کنم.

توفیق آن اساتید والامقام را از درگاه خداوند منان خواستارم.

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱	چکیده
۲	مقدمه
۴	فصل اول
۴	مختصری از بیوگرافی خاقانی
۶	مختصری از بیوگرافی انوری
۷	سبک خاقانی
۹	سبک انوری
۹	شعر چیست
۱۲	موسیقی
۱۳	رابطه و پیوند شعر و موسیقی
۱۵	برتری با شعر است یا با موسیقی
۱۶	جلوه های موسیقی در شعر
۱۶	تاثیر شعر و موسیقی
۱۹	فصل دوم
۱۹	معانی لغوی ردیف
۲۱	معنی اصطلاحی ردیف
۲۴	ردیف ابتکار ایرانیان
۲۵	نقش ردیف در تنظیم فکر و احساس شاعر
۲۷	آشنایی زدایی از ساحت قافیه و ردیف
۲۷	حذف قافیه و سپردن موسیقی کناری شعر به ردیف

۲۸	تصویر آفرینی ردیف در عرصه شعر ادب فارسی
۳۱	آیا ردیفها باید هم معنی باشند؟
۳۲	چند نمونه از ردیفهای مختلف المعانی در دیوان شاعران معروف
۳۶	موادی از ردیف که در این رساله مورد بررسی قرار گرفته است
۶۵	فصل سوم
۶۵	بررسی ردیف در قصاید انوری
۹۵	قطعه
۹۵	بررسی ردیف در چند قطعه برگزیده از قطعات انوری
۱۰۰	غزل
۱۰۰	بررسی ردیف در چند غزل برگزیده از غزلیات انوری
۱۰۵	رباعی (چهارگانه یا ترانه یا دو بیتی)
۱۰۵	بررسی ردیف در چند رباعی برگزیده از رباعیات انوری
۱۰۹	فصل چهارم
۱۱۰	بررسی ردیف در قصاید بلند خاقانی
۱۵۷	بررسی ردیف در قصاید کوتاه خاقانی
۱۸۸	بررسی ردیف در چند قطعه برگزیده از خاقانی
۱۹۷	بررسی ردیف در چند غزل برگزیده از غزلیات خاقانی
۲۰۳	بررسی ردیف در چند رباعی برگزیده از رباعیات خاقانی
۲۰۹	بررسی ردیف در یک ترجیع بند برگزیده از ترجیعات خاقانی
۲۱۴	فصل پنجم
۲۱۴	مقایسه و نتیجه گیری از بررسی ردیف های خاقانی و انوری
۲۲۰	فهرست منابع و مأخذ
۲۲۳	چکیده انگلیسی

چکیده:

این رساله با عنوان بررسی تطبیقی ردیف در دیوان انوری و خاقانی و تاثیر آن در موسیقی شعر در پنج فصل تنظیم گردیده است در فصل اول مختصری از معرفی این دو شاعر، سبک آنها، کلیاتی در مورد شعر و موسیقی و رابطه آنها با یکدیگر و مزیت‌های هر کدام و تاثیر آنها بر یکدیگر و چگونگی تجلی موسیقی در شعر و تاثیراتی که شعر و موسیقی بر روح انسان دارد و نقل نمونه‌های از این تاثیرات که در آثار ادبی ما منعکس شده است. و فصل دوم راجع به ردیف، معانی لغوی و اصطلاحی آن، تعاریفات اشتباهی که از آن در آثار ادبی ما صورت گرفته و ارایه تعریفی درست از آن و همچنین سابقه ردیف و نقش ردیف در شعر و اهمیت آن در ساماندهی فکر و احساس شاعر و نقش ردیف در گسترش دایره‌ی معنایی لغات و اهمیت آن در تصویر آفرینی در عرصه ادبیات فارسی و هم معنی و عدم هم معنی بودن آنها و در آخر بیان اصول کار و طرحی که این رساله براساس آن تهیه و تنظیم گردیده است. در فصل سوم ردیفهای انوری را در قسمت قصاید ریز به ریز و در سایر قسمتهای به صورت گزینشی مورد بررسی قرار دادیم و در فصل چهارم همین کار را روی دیوان خاقانی انجام داده و در فصل پنجم مقایسه‌ای بین ردیفهای این دو شاعر صورت داده و نتیجه را به صورت واضح بیان نمودیم.

کلید واژه: ردیف، خاقانی، انوری، شعر، موسیقی، مردف بودن، قافیه، آهنگ

مقدمه:

شعر پدیده ای پویا و زنده، با بشر بوده و زیسته است گمان می رود از آن زمان که انسان زبان گشوده و توانسته عواطف، شگفتی و شادی خویش را بیان کند و نشان دهد شعر وجود پیدا کرده است. انسان در برخورد با پدیده های طبیعت با شگفتی شعر گونه ای سروده است. دعاهای بشر نخستین در مقابل خدایان نامرئی، جمله هایی که در مراسم دینی بر زبان می رانده، آنچه از سر ترس یا شادی و در حال هیجان شدید بر زبان می آمده، همگی از مقوله شعر است. شعر زبان هنری ملت هاست. انسان هنر را دوست می دارد و زبان هنری را می پسندد. این هنر دوستی را خداوند در نهاد انسان سرشته است؛ بر این اساس زبان هنری و شعر به یک طبقه و گروه اختصاص ندارد، از همگان است و برای همگان.

از طرفی دیگر پیوندی که میان شعر و موسیقی وجود دارد و از روزگاران گذشته توجه بسیاری از افراد دانشمند و با ذوق سلیم را به خود جلب کرده است ما را به انتخاب این موضوع رهنمون شد.

دکتر عبدالحسین زرین کوب در کتاب شعر بی دروغ، شعر بی نقاب در رابطه با پیوند شعر و موسیقی می گویند: " عواملی که آدمی را به جستجوی موسیقی می کشانده است، همان کششها است که او را وادار به گفتن شعر می کرده است و پیوند این دو سخت استوار است، زیرا شعر در حقیقت موسیقی کلمه ها و لفظهاست و بیهوده نیست. ارسطو شعر را زائیده دو نیرو می داند که یکی غریزه محاکات است و دیگری خاصیت درک وزن و آهنگ گرچه آدمی به نثر نیز می تواند تعنی کند اما هیچ ملتی را نمی شناسیم که غنای او با نثر باشد زیرا جمع میان شعر و موسیقی جمع میان موسیقی الفاظ و موسیقی الحان است."^۱

موسیقی شعر جلوه های گوناگون دارد. ۱- موسیقی بیرونی (وزن عروضی) ۲- موسیقی درونی شعر ۳- موسیقی معنوی شعر ۴- موسیقی کناری شعر.

منظور از موسیقی کناری، عواملی است که در نظام موسیقایی شعر دارای تاثیر است، ولی ظهور آن در سراسر بیت با مصرع قابل مشاهده نیست. بر عکس موسیقی بیرونی که تجلی آن در سر تا سر بیت و مصرع یکسان است و بطور مساوی در همه جا به یک اندازه حضور دارد جلوه های موسیقی کناری بسیار است و آشکار ترین نمونه آن قافیه و ردیف است و دیگر تکرار ها و ترجیع ها.

محمد علی اسلامی ندوشن در کتاب جام جهان بین در مورد قافیه و ردیف می گوید: " قافیه و ردیف یادگاری از تکرار دعاهای باستانی و ورد های افسونی است که به منظور تأثیر بخشیدن کلمات خاصی در آنها دمبدم تکرار می شوند قافیه و ردیف پایان یک آهنگ را اعلام می کنند، مکث در نفس است که در فاصله های معین و منظم و مساوی ای فرا می رسند."^۲

قافیه در ابیات بسیاری از اقوام، مثل وزن، اساس شعر یا یکی از امور شعر است اما ردیف یکی از شخصیتهای اختیاری عرصه شعر فارسی است و جزئی از موسیقی شعر محسوب می شود. که تا آنجا که اطلاع دارم در عرصه هیچ

۱- زرین کوب، عبدالحسین، شعر بی دروغ، شعر بی نقاب، ص ۵۵

۲- اسلامی ندوشن، محمد علی، جام جهان بین، ص ۲۸۸

یک از ادبیات جهان وجود ندارد و اگر هم وجود دارد مثل زبان ترکی، عربی و اردو از تاثیرات زبان فارسی است و بر خلاف لغت ردیف که ماخوذ از عربی است معنی اصطلاحی آن اختصاص به زبان فارسی دارد و از دوره های نخستین شعر همواره با آن بوده است و علت پیدایش آن مربوط به ساختار زبان فارسی یعنی وجود فعل ربطی در آن می دانند.

ردیف در شعر فارسی اهمیت بسیار و نقش خیره کننده دارد. برترین نقش ردیف غنا بخشیدن به موسیقی قافیه است. آنجا که شاعر قوافی فقیر دارد، ردیف را به مدد موسیقی شعر می رساند و از رهگذر ایجاد این همسانی، شعر را خوش نوا می کند. ردیف محور بسیاری از هم حروفی ها و هم صدائی ها در شعر است.

ردیف می تواند به وزن شعر و کمال آهنگین آن کمک کند. این عنصر شعری در ایجاد تداعی معانی و خلق صور خیال شعری، تصویر آفرینی در عرصه شعر، تنظیم فکر و احساس شاعر، تداعی تلمیحات ... نقش اساسی دارد. شاعر از همنشینی قافیه و ردیف می تواند فضای های متنوع و مضامین مختلف بیافریند. شاعر توانا از ردیف در ایجاد مجازهای زبانی بهره می برد. یک فعل، اسم ... را در پایان شعر می گذارد و از آن معانی متعدد بر می دارد و از همسانی لفظی و ناهمسانی معنایی آن نوعی برجسته سازی در شعر ایجاد می نماید.

ردیف همیشه در دوره های مختلف از لحاظ شکل، بلندی و کوتاهی تغییراتی را در عالم خود پذیرفته است. اما تا کنون تحقیق جامعی چنانکه شایسته نقش و جایگاه ردیف باشد در مورد ردیف (به خصوص به صورت مقایسه ای و تطبیقی) و شاعران ردیف پرداز به شکل منسجمی انجام نگرفته بود هر چند در گوشه و کنار آثار ادبی ما از جمله در کتابهای بدیع اشاره ای بدان شده بود که بسیار کم و اغلب محدود به تعریفات ناقص و حتی در بسیاری از موارد غلط از ردیف را شامل می شد. یا تعریفات که جامع و مانع نبودند.

و در این اواخر در آثار بزرگانی چون دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی، دکتر پرویز ناتل خانلری و آثار دکتر تقی وحیدیان کامیار و آقای دکتر احمد محسنی در کتابی مستقل بدان پرداخته اند.

ولی کاری به صورت تطبیقی و مقایسه ای در آثار شاعران صورت نگرفته بود. به همین دلیل ما تصمیم گرفتیم رساله کارشناسی ارشد خود را به این موضوع اختصاص دهیم و با محوریت دو شاعر بزرگ سده ششم هجری یعنی خاقانی شروانی و انوری ابیوردی که هر کدام اختصاص به یکی از دو کانون ادبی ما یعنی خراسان و آذربایجان دارند، اختصاص داده و ردیف را در دیوان این دو شاعر بزرگ به صورت تطبیقی و مقایسه ای مورد بررسی قرار دهیم و تاثیر ردیف را در موسیقی شعر این دو شاعر شهیر مورد بررسی قرار دهیم.

البته هدف ما از این بررسی و مقایسه بیشتر نشان دادن برجستگی خاص ردیفهای خاقانی در میان شاعران ادب فارسی بود و گرنه برتری ردیف پردازی خاقانی نسبت به انوری در نگاه اول کاملاً واضح و روشن است.

فصل اوّل

۱. مختصری از شرح حال خاقانی
۲. مختصری از شرح حال انوری
۳. سبک خاقانی
۴. سبک انوری
۵. شعر چیست؟
۶. موسیقی
۷. رابطه و پیوند شعر و موسیقی
۸. برتری با شعر است یا با موسیقی
۹. جلوه های موسیقی در شعر
۱۰. تأثیر شعر و موسیقی

۱- مختصری از شرح حال خاقانی (۵۹۵-۵۲۰ هـ.ق)^۱

حسان العجم افضل الدین بدیل بن علی بن عثمان خاقانی حقایقی شروانی یکی از بزرگترین شاعران و از فحول بلغای ایران است. اسم او را تذکره نویسان ابراهیم نوشته اند ولی او خود نام خویش را "بدیل" گفته و در بیتی چنین آورده است:

« بدل من آمدم اندر جهان سنائی را بدین دلیل پدر نام من بدیل نهاد »

(دیوان انوری، ص ۱)

عنوان شعری او در آغاز امر حقایقی بود ولی پس از آنکه ابوالعلاء وی را به خدمت خاقان منوچهر معرفی کرد لقب « خاقانی » بر او نهاد^۲. و گفته عوفی در مورد لقب خاقانی ایشان « خاقان ولایت بیان بود از آن سبب خاقان لقب یافت » وجه مناسبی است که مأخذ واقعی ندارد^۳.

به روایت تذکره نویسان خاقانی در آغاز زندگی شاعری مدح سرای بود و از ممدوحان تذکره نویسان صلوات شایان و در خور می ستد و با ظرافت و لطف طبعی هر چه نیکوتر و تجملی هر چه تمام تر می زیست و از لوازم محتشمی هیچ کم نداشت تا اینکه درد طلب دامنگیر او گردید و از درگاه شاهانش فارغ کرد و توبت و انابت پیش آورد و حج اسلام بگزارد و دامن از صحبت امیران در چید و تا آخر عمر به کنج عزلت بنشست^۴

۱- تربیت، محمد علی، رجال آذربایجان، صص ۱۰۱-۱۰۰

۲- صفا، ذبیح الله، تاریخ ادبیات ایران، ص ۳۰۹

۳- بدیع الزمان فروزانفر، سخن و سخنوران، ص ۶۱۳

۴- همان، ص ۶۱۲

اگر تا میانه ی سده ششم هجری « دیگرستایی » را یکی از عمده ترین موضوعات و محورهای شعر فارسی بدانیم ، در شعر خاقانی ناگهان « خودستایی » و آوازه جویی نیز پیدا می شود و با تأثر از نوعی واخوردگی - و آن چه در روان کاوی امروز به آن عقده ی حقارت می گویند - حتی جای دیگر ستایی را نیز می گیرد . سرگذشت کودکی و جوانی و شهر و دیار و اجتماع خاقانی معلوم می دارد که گویی از چنین عقده ای هم پاک به دور نبوده است . ایام کودکی و نوجوانی خاقانی با دهه های سوم و چهارم از سده ی ششم هجری مصادف است . تولدش در شروان و پدرش پیشه درودگری داشت . مادرش کنیزکی عیسوی مذهب و از نژاد ترسایان بود که بعدها اسلام آورد .

وجود چنین مادر و پدر گمنامی در چنان محیطی که در آن برتری افراد با نژاد و خواسته و پیشه سنجیده می شد ، نمی توانست برای شاعر آوازه جوی شروان - که بعدها می خواهد در میان بزرگان سری در بیاورد - نام آوازه ای شمرده شود.

در آن سال ها که افضل الدین در خانه ی علی نجار پرورش می یافت شروان شهر کوچکی بود که شاهان محلی آن ولایت را شروانشاهان می خواندند .

غرور ذاتی و طبع بلند افضل الدین در ایام کودکی ، سبب شد که سر به دکان نجاری فرود نیارد و به دلیل همین ناخرسندی از پیشه پدری - که هرگز نتوانسته است آن را در شعر خود نشان نهد - بود که درود گرزاده ی شروان که در طبع خویش ذوقی و استعدادی می دید ، به آموختن روی آورد . در فراگیری دانش های روزگار خود به فارسی و عربی کوششی در خور نشان داد .

ابتدا در نزد عمو و پسر عموی خود انواع علوم ادبی را فراگرفت و سپس از خدمت ابوالعلائی گنجوی ، شاعر بزرگ آن روزگار ، فنون شاعری را آموخت . شاعر جوان شروان پس از رسیدن به خدمت خاقان منوچهر ، پادشاه شروان و أخذ تخلص خاقانی به دربار شروانشاهان اختصاص یافت . اما پس از چندی از خدمت آنان ملول شد و آرزوی دیدار استادان خراسان و شاعران عراق در وجودش قوت گرفت و قصاید چندی در اشتیاق دیدار خراسان سرود .

پس بار سفر بریست و به ری رفت . از بد روزگار بیمار شد و در همان جا هم خبر حمله ی غزان به خراسان به وی رسید و او را از ادامه ی سفر بازداشت و به بازگشت به حبسگاه شروان مجبور ساخت .

روح ناآرام خاقانی بودن در شروان را بر نتافت . به ویژه که از شروانشاهان و همشهریان قدرشناس خود نیز ناخرسند بود . پس ، به قصد سفر حج بار بریست و در وصف مکه و مدینه چکامه های بلند و پر مغز سرود و در راه بازگشت ، در بغداد به خدمت خلیفه ی عباسی رسید .

گویا خلیفه شغل دبیری بغداد را بدو داد که نپذیرفت . در ادامه ی همین سفر بود که سر راه ، کاخ فرو پاشیده ی مداین را دید و قصیده پر درد و عبرت انگیز خود را در وصف آن بنای تاریخی و پرسابقه - که در روزگار وی آشیانه ی کلاغان و نشیمن بومان شده بود - سرود .

خاقانی سر راه خود در اصفهان - که در آن روزگار مرکز شعر و ادب و فرهنگ عراق عجم بود - چکامه ای در وصف آن شهر سرود و از هجویه ای که مجیرالدین بیلقانی، شاعر هم ولایتی او سروده، و به وی نسبت داده بود، پوزش خواست و بدین وسیله، زنگ کدورتی را که رجال اصفهان از خاقانی در دل داشتند، فروشست.

حاصل این سفر زیارتی - سیاحتی برای خاقانی منظومه ی معروف تحفه العراقرین است که شاید بتوان آن را کهن ترین و مهمترین سفرنامه ی منظوم حج در زبان فارسی دانست.

پس از بازگشت از این سفر، میان او و شروانشاهیان کدورتی پیش آمد که شاید بدگویی سخن چینان در پدید آوردن آن بی تأثیر نبود. کار به حبس خاقانی کشید و نزدیک به یک سال شاعر بلند طبع و پرغرور شروان در زندان، چشم به روشنایی صبح دوخت.

حاصل این ایام برای وی چندین چکامه ی صمیمانه و شیوا بود که جزو بهترین اشعار خاقانی و در زمره ی گویاترین حبسیات زبان فارسی است.

خاقانی پس از رهایی از زندان، بار دیگر در حدود سال ۵۶۹ به سفر حج رفت و در بازگشت به شروان به سال ۵۷۱ فرزندش، رشیدالدین را که کم از بیست سال داشت،

از دست داد و در سوگ او چندین چکامه ی موثر به قلم آورد. خاقانی بعد از این مصیبت، گوشه ای گرفت و واپسین سال های عمر خود را در تبریز گذراند و به سال ۵۹۵ در آن شهر در گذشت. قبر او اکنون در مقبره الشعرا ی تبریز زیارتگاه ادیبان و صاحب دلان است.

از خاقانی، علاوه بر دیوان قصاید و غزلیات و تحفه العراقرین، مجموعه ای به نام منشآت در دست است که توانایی او را در نثر فارسی نشان می دهد.^۱

۲- مختصری از شرح حال انوری

اوحدالدین محمد بن محمد انوری ابیوردی از گویندگان نامبردار نیمه دوم قرن ششم هجری و از کسانی است که در تغییر سبک فارسی اثر بین و آشکاری دارد. تخلصش، همچنانکه خود گفته و معاصرانش در اشعار خود آورده اند، انوری است. لیکن بنا بر نقل دولتشاه در تذکره الشعرا تخلص او نخست «خاوری» منسوب به دشت خاوران بوده است که شهر انوری یعنی ابیورد در آن دشت واقع بود، و بعد به فرمان استاد خویش «عمار» آن تخلص را رها کرد و انوری را برگزید.^۲

برخی از سخن سنجان گذشته انوری را هم پایه فردوسی و سعدی و هر سه را از پیامبران شعر فارسی شمرده اند.

در شعر سه تن پیامبران اند هرچند که لا نبی بعدی

اوصاف و قصیده و غزل را فردوسی و انوری و سعدی

۱- ر.ک. دشتی، علی، شاعری دیرآشنا، ص ۲۲۶ و همچنین برای اطلاع بیشتر (تربیت، محمد علی، رجال آذربایجان، ص ۱۸۷-۱۸۳)

۲- ر.ک. صفا، ذبیح الله، تاریخ ادبیات ایران، ص ۲۸۸

انوری به خدمت سلطان سنجر در آمد و تنها بخشی از زندگی او در آرامش و برخوردارگی گذشت. در همین ایام هم در دنیای خور و خواب و خشم و شهوت غوطه ور بود و کمتر مجال آن را پیدا می کرد که خارج از این دنیای محدود، با دل و روح خویش خلوتی کند و از آن گونه اندیشه ها - که مثلاً برای کسانی چون ناصر خسرو و سنایی و خیام پیش می آمد - از خاطر بگذراند.

شاعری انوری و اخلاق او:

بیش ترین شهرت انوری به قصاید اوست که عموماً در سه مضمون، یعنی ستایش شاهان و بزرگان، وصف طبیعت و هجو دشمنان و مخالفان است. مدایح انوری مشحون به اغراق و نمونه های از مبالغات دور از منطق و در عین حال حاوی مضامین غرورانگیز ستایشی است. غزلیات وی که در دیوان او بر جاست، نشان می دهد که وی دست کم در روزگار جوانی و سرخوشی به غزل گوئی و عاشق پیشگی اشتغال داشته است.

بخش عمده دیگری از اشعار انوری قطعات است و از این حیث باید او را پیشگام ابن یمین، شاعر قطعه سرای عصر سربداران، دانست. مضمون قطعات انوری ستایش، خواهشگری، بد زبانی و هجاگوئی است. یک بار هم اتفاقاً انوری را شاعری اجتماعی و دردمند و مردم دوست می بینیم که از زبان مردم خراسان در برابر بیدادهای غزان لب به شکوه می گشاید و در قصیده ای ستم های بیدادگران را بر ملا می سازد.

بر سمرقند اگر بگذری ای باد سحر
نامه اهل خراسان به بر خاقان بر

(دیوان انوری، ص ۹۲۶)

این شعر که از زیباترین و پر آوازه ترین اشعار اجتماعی انوری است، تا کنون نظر بسیاری از غربیانی را که با زبان و ادبیات فارسی سر و کار داشته اند، به خود جلب کرده و به چندین زبان بیگانه، از جمله انگلیسی، آلمانی و روسی نیز ترجمه شده است. انوری در سال ۵۸۳ با زندگی بدرود گفت^۱.

۳- سبک خاقانی

«مرا شیوه خاص و تازه است و داشت همان شیوه باستان عنصری»

(دیوان خاقانی، ص ۹۲۶)

دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی عقیده دارد که فکرکردن شاعر به اینکه صاحب سبک شود یا به اصطلاح روزنامه ها زبان خاص خودش را پیدا کند، باعث می شود که هم از «ذات زندگی» که سرچشمه همه هنرهاست دور بیافتد هم از «سایه زندگی» که سبک است^۲.

کمال صحت این گفته دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی بامقایسه دو بیت طرزی افشار با دو بیت خاقانی شروانی برای خواننده ای که اندک اطلاعی از زبان و ادبیات داشته باشد ثابت می شود.

۱- برای اطلاعات بیشتر از زندگی انوری ر.ک. (فروزانفر، بدیع الزمان، سخن و سخنوران، ص ۳۴۵ تا ۳۳۲)

۲- ر. ک. شفیعی کدکنی، محمد رضا، موسیقی شعر، ص ۳ تا ص ۱۰

دوبیت از طرازی افشار :

شعبان ، رمضان گر بپلاوم متعجب بی آش جما دیدم و بی نان رجبیدم
دی صبح ز کیفیت آن چشم خمارین عیشیدم و ذوقیدم و تا شب طربیدم^۱
دوبیت از خاقانی :

رخسار صبح پرده بر عمدا برافکند راز دل زمانه به صحرا برافکند
مستان صبح چهره مطرا به می کنند کاین پیر طیلسان مطرا برافکند

(دیوان خاقانی ، ص ۱۳۳)

کسی که اندکی به کار طرازی افشار و اشعار او اطلاع داشته باشد با شنیدن مختصری از ابیات او بی می برد که این شعر مال طرازی افشار است یا به شیوه اوست . ولی در مورد خاقانی اینطور نیست ولی آیا طرازی افشار و خاقانی شروانی در یک سطح هستند؟!

کسی که اندک انصافی داشته باشد یک قصیده خاقانی را با دیوان طرازی افشار عوض نمی کند . طرازی افشار صاحب سبک هست ولی آیا شاعر هم هست؟! ولی خاقانی شاعر صاحب سبک است .

به نظر بوریس پاسترناک شاعر روس : زبانی جدید و شکل بیان کاملاً شخصی مفهومی ندارد در دوره ای که به این فکر کرده اند اثری به وجود نیامده است فوق العاده ترین کشف ها زمانی به وجود می آید که وجود هنرمند لبریز از گفتنی ست در این حالت او زبان رایج را برای گفتن انتخاب می کند و این زبان در حین کاربرد از درون دگرگون می شود .

چنانکه ملاحظه می شود شعر خاقانی پر از مطالب است استعاره ، جناس ، ابداع ، نوآوری ، استواری و جزامت و استادی در سراسر دیوان او موج می زند و سبک شعر او را از درون دگرگون می کند . و سبک شعر در زمان او از خراسانی به آذربایجانی تغییر می کند ،

طوری که اگر کسی بخواهد خصوصیات سبک آذربایجانی را استخراج کند به دنبال دیوان خاقانی می رود . و در بیت دیوان او خصوصیات تازه ای می یابد تا جایی که ادیبان و استادان معاصر را بر می انگیزد که ما بین سبک خراسانی و عراقی سبکی هم برای او و همانندانش جدا کنند به نام سبک آذربایجانی .

خاقانی در هنگام سرودن شعر به فکر بوجود آوردن سبک نیست او اطلاعات انباشته شده در ذهن خود را با خلاقیت بی مثال خویش می آمیزد و شعری می سراید و طرحی در می اندازد که آیندگان مجبور به پیروی و تحسین او می شوند . و خلاصه مطلب اینکه : صاحب سبک شعر شدن آسان است و شاعر شدن مشکل . یعنی اگر مطلب داشته باشی سبک خود به خود به وجود می آید .

خاقانی به هنگام سرودن شعر به انسانهای عادی کاری ندارد شعر به اهل فن می گوید ، واز انسانهای زبده و ادیب که از همه فنون مربوط به ادب و علوم مختلف جامعه و زمان خود و زمانهای گذشته آگاهی دارد سخن می گوید همه

کس حرف او را نمی فهمد . نمی تواند با او دم ساز شود . و کسی که خود را به آن مرتبه رسانید که توانست با او دمساز شود دیگر نمی تواند از او جدا شود و تازه می فهمد که چقدر خاقانی را دوست دارد و او چه مرد بزرگی است و چنین مردی را نمی توانی دوست نداشته باشی .^۱ روزگار خاقانی روزگار مسابقه و مقایسه و تصنع است . او سعی می کند کمترین تکرار را داشته باشد و هر شعرش را با شیوه ای نو و با تکلفی تازه آغاز کند و با استادی به سرانجام رساند تا خود را آنطور که می خواهد بشناساند و در انظار نشان دهد به همین خاطر هم وزنی خاص و ردیفهای سنگین را بر می گزیند .

۴ - سبک انوری

انحراف از نرم که زمینه ساز بوجود آمدن سبک تازه است در دیوان انوری بر خلاف خاقانی چندان مشهود نیست و برای اینکه او را شاعری صاحب سبک بدانیم باید به ریزه کاری های ادبی روی بیاوریم او به شیوه قدما و هم عصران خراسانی خود سخن می گوید .

زبان او بخصوص در غزلیاتش ساده و روان و می توان گفت زبان محاوره زمان اوست او بر خلاف خاقانی در فکر عوض کردن سبک و متمایز گویی نیست و سخنش ضرب آهنگ و طمطراق سخن خاقانی را ندارد .

۵ - شعر چیست ؟

لغویان از شعر برداشتهای گوناگون دارند : « ابو عبدالله قاسم بن سلام بغدادی که از پیشوایان نحو و لغت بوده ، نامگذاری شعر را به « یعقوب بن عامر بن ... سام بن نوح » نسبت می دهد و می گوید ، چون بی واسطه تعلیم وی را به کلام موزون شعور افتاده آن کلام را شعر خواندند^۲ » و برخی شعر را به خاطر دقتی که در آن است از شعر به معنی مو می دانند چنانکه جامی می گوید :

شعر شعر خیال بافتن است بهر این شعر مو شکافتن است

خواجه نصیرالدین طوسی می گویند : « شعر کلامی است مخیل . پس شعر در عرف منطقی کلام مخیل است و در عرف متأخرین کلام موزون و مقفی^۳ »

عقلای اقوام مختلف در طی ادوار گذشته برای « شعر » تعریفهایی تقریباً مشابه داشته اند که اگر مشترکات اصیل آنها را باهم جمع کنیم حاصل جمع ، این جمله خواهد بود :

« شعر عبارت است از کلامی دو لختی که هم موزون باشد و هم مقفی .^۴ »

۱- برای اطلاع بیشتر از سبک خاقانی رجوع کنید (به شمیسا ، سیروس ، سبک شناسی شعر از ص ۱۴۸ تا ۱۶۱)

۲- رازی ، شمس قیس ، المعجم فی معایر اشعار العجم ، ص ۱۹۷

۳- ر. ک. (نائل خانلری ، پرویز ، وزن شعر فارسی ص ۱۴)

۴- حمیدی ، مهدی ، فنون و انواع شعر فارسی ، ص ۲۱

کنجکاوی خاصیت ذهن انسان و غالباً مایه رنج اوست. ما همیشه می‌خواهیم به راز امور پی ببریم اما حل مشکل کوششی می‌خواهد که دشوار است و گاهی مقدماتی را می‌طلبد که ما فاقد آن هستیم و به این دلیل هم از کار باز می‌مانیم و به همین خاطر هم از مجهول می‌گریزیم و خاطر جوینده و بی‌آرام را آسوده می‌کنیم.

گریز از مجهول چند راه دارد یکی آن است که به توجیه و تعریفی ساده و کلی دل خوش کنیم و خاطر را فریب بدهیم و مشکل را حل شده بگیریم. دیگر آن که معما را ناگشودنی بشماریم و از این راه برای ناتوانی خود عذری بتراشیم. میان معماهایی که همیشه به ذهن ما عرضه می‌شود شاید از همه مهمتر نتایج فعالیت همین ذهن است چگونه یکی می‌تواند صوتها را چنان تألیف کند که نغمه ای دلنواز و جان بخش از آن حاصل شود؟ چه رازی در کلام آن دیگری است که سخنش این همه دلنشین است؟ با چه وسیله ای می‌توان چنین هنری یافت و چه قواعدی را باید آموخت تا از روی آنها بتوان به چنین نتیجه ای رسید؟ از آن طرف، شور لذتی که از شنیدن نغمه موسیقی و غزل دلاویز به ما دست می‌دهد چگونه حالتی است و از چه راه پدید می‌آید؟

این نکته‌ها همیشه موجب اعجاب و مایه حیرانی ماست. برای رهائی از رنج این حیرت باید توجیهی ساخت. آسانترین را آن است که موجبی مبهم و ناشناختی برای این امور فرض کنیم.

شاعران عرب هر یک جنی یا همزادی داشته‌اند که برای ایشان قصیده می‌ساخته و در گوششان فرو می‌خوانده است. شاعران ایرانی که با جنیان کمتر سر و کار داشته‌اند محصول ذهن خود را به نیروئی معنوی که «طبع» خوانده می‌شد و گاهی به صورت دختری جلوه می‌کرد نسبت می‌دادند.

یونانیان برای هر یک از فنون هنر فرشته ای که موکل بر آن بود قائل بودند. این فرشتگان «موز» خوانده می‌شدند و کارشان همان کار جنیان شاعر عرب و دختر طبع سخنوران ایرانی بود. برای توصیف این آثار هنری و بیان حالتی که از ادراک آنها به ما دست می‌دهد نیز به همین شیوه متوسل می‌شویم که آسان است و عذر خواه جهل ماست.

شعر چیست؟

شعر است لطیفه الهی

مضمون سپیدی و سیاهی

موسیقی هم سرود آسمانها و نغمه افلاک است تأثیر شعر خوب و موسیقی دلکش آن است که روح ما را به آسمانها می‌برد و در ملکوت اعلی سیر می‌دهد. هنرمندان با عوالم غیبی سر و کار دارند. حافظ «لسان الغیب» است، بنابراین ما که با غیب رابطه ای نداریم طبیعی است که از راز زیبایی سخنش سر در نیاوریم. دکتر پرویز خانلری معتقد است آثار هنری مثل شعر و نقاشی و ... مثل سایر علوم مقدمات خاص خود را دارد ولی چون مردم از درک آن مقدمات عاجزند یا مقدمات را در حصول نتیجه موثر نمی‌شمارند یا گمان می‌کنند که مقدمه ای در میان نبوده است و شعر یا موسیقی یکباره و به صورت ساخته و پرداخته به ذهن هنرمند القاء شده است. دکتر خانلری دادن اینگونه نسبتها را به هنر شعر و شاعری ... نوعی شانه خالی کردن از مسئولیت تحقیق و پرهیز از آموختن می‌داند و می‌گوید علم هنر نیز مثل سایر علوم اصول و قواعد ثابت دارد که از آموختن آن چاره نیست و لذا اظهار می‌دارند «متوسل شدن به الهام» در بیان علت ایجاد آثار هنری و تکیه کردن به «ذوق» در ادراک هنر و انداز از آن نوعی گریز از تحقیق و پرهیز از آموختن است. حقیقت آن است که در عالم هنر نیز مانند قلمرو دانش اصول و قواعدی ثابت و صریح هست که در ایجاد یا ادراک آثار هنری از

آموختن آنها چاره نیست. الهام و ذوق هر دو خوب و لازم است اما هیچ کدام به تنهایی و بی علم و اطلاع و تجربه کاری انجام نمی دهد^۱.

شعر زبان احساس است؛ به عقیده کانت شعر ظواهر اشیاء را با خواسته های روح منطبق می سازد و مایه گشایش خاطر و صفای ذهن می گردد. ادبیات هنر بیان اندیشه ها توسط الفاظ است هنر شاعر بکار بردن لفظ برای افاده مقصود است بنابراین ادبیات بیان مقاصد و درک آنهاست^۲.

« آنچه در عرصه ادبیات فارسی شعر خوانده اند خصایصی از قبیل موزون، مقفی و خیال انگیز بودن را دارد. در مجموع کلامی را که آهنگین، همراه با تخیل، احساس، عاطفه و اندیشه باشد و همراه با زبان و قالب متناسب با عاطفه، تخیل، وزن و اندیشه طرح گردد شعر می گویند.

در تعاریف مختلفی که از قدیم تا امروز در باب شعر ارائه شده است هر کس به جنبه یا جنبه های از موارد فوق عنایت داشته است.

لذا امروز با عنایت به بعضی از عناصر، همچون وزن، عاطفه، خیال، اندیشه و... برای شعر تصمیماتی قائل شده اند. شعر نو، نیمایی، سپید، موج نو و... از این نوع است. هرچه از شعر سنتی به طرف شعر نیمایی، آزاد، سپید و موج نو می رویم وزن عروضی کم تر می شود و جای این موسیقی را جنبه های موسیقایی غیر عروضی می گیرد^۳.

دکتر شفیعی کدکنی در کتاب موسیقی شعر تعریف از شعر ارائه داده که این آشفتگی ها را جمع و جور کرده است. شعر رستخیز کلمات است یعنی کلمات در زبان روزمره طوری بکار می روند که گویی مرده اند و به هیچ وجه توجه ما را جلب نمی کنند ولی در شعر با پس و پیش کردن کلمات و دمیدن روح احساس و عاطفه گوئی زنده می شوند و رستخیز می یابند چون این رستخیز علل بسیار دارد پس شعر هم می تواند تعاریف متعدد از چشم اندازهای متعدد داشته باشد.

عده ای از این علتها شناخته شده و عده ناشناخته هستند و شعر حقیقی، شعر ابدی همان شعری است که علت تمایز آن از زبان مبتذل و معمول، در تمام ساحات قابل تعلیل و تحلیل نیست.

عرضه کردم دو جهان بر دل کار افتاده به جز از عشق تو باقی همه فانی دانست^۴

(دیوان حافظ)

با همه این حرفها و با وجود تمامی این محاسن در شعر و موسیقی، شعر و موسیقی در دهه های اخیر مورد بی مهری قرار گرفته و آقای سیدابوالفضل علامه برقی حدود بیست و هفت مفسده را برای شعر بیان می کند^۵ بیست هفتم

۱- نائل خانلری، پرویز، شعر و هنر، ص ۸۷ تا ۹۷ با تلخیص و گزینش

۲- رازانی، ابوتراب، شعر و موسیقی و ساز و آواز در ادبیات فارسی، ص ۸

۳- ذوالفقاری، محسن، فرهنگ موسیقی شعر، ص ۱۷۲

۴- برگرفته از موسیقی شعر با دخل و تصرف، برای اطلاع بیشتر مراجعه کنید به این کتاب ص ۳

از مفاسد اشعار عرفا جری کردن مردم است^۱ که بررسی درستی و نادرستی آن فرصت دیگری می طلبد برای اطلاع بیشتر به این کتاب مراجعه شود.

۶ - موسیقی

موسیقی در طول تاریخ همواره با بشر بوده و با او زیسته است و هر روز عوالم جدید در داخل هنر موسیقی کشف شده و به زیورهای نوی مزین گردیده است به طوری که "قدیمترین گیتار در جهان از قبر پادشاه سب عاد در شهر اوکلانین به دست آمده که ۵۰۰۰ سال قبل آن را ساخته بودند"^۲.

« هر شعر به عنوان یک پدیده جهانی و در عین حال ملی و محلی، میزان توفیق و ماندگاریش به میزان بهرمندی آن از موسیقی بستگی دارد. »^۳

اما موسیقی چیست؟ موسیقی مبین و موجد احساسات است. موسیقی بخشی طبیعی و زاده صوت و از نیازمندیهای نخستین بشر بشمار است. افلاطون موسیقی را برای نشو و نماي آدمی لازم می شمارد و معتقد است که این هنر بر دقت، هوش، مشاهده و استنباط و عواطف روحی بشر می افزاید و می گوید سخت ترین جسم و نفوذ ناپذیرترین روح را به من بسپارید تا به نیروی موسیقی و ورزش زنگ کدورت را از روان وی زدوده و مردی هوشیار و سلحشور به شما تحویل دهم.

بتیون موسیقی را قوی ترین وسیله موثر در روح انگاشته و می گوید: موسیقی از قلب بر می خیزد و در دل می نشیند. واگنر معتقد است آنجا که کلام باز می ماند موسیقی آغاز می گردد او می گوید من موسیقی را تنها وسیله لذت گوش بشمار نیاورده بلکه آنرا بزرگترین محرک قلب و مهیج احساسات میدانم بعقیده واگنر موسیقی عالی ترین هنرهاست او می گوید موسیقی متعلق به دل است و جائیکه دل نیست موسیقی هم وجود ندارد. به عقیده وی پدیده روح آدمی بسا مطلب مجهول و غیر قابل درک را برای بشر توضیح و تفسیر می کند. موسیقی فن تجسم عواطف است موسیقیدان پرده ساز را با فطرت بشری می سنجد موسیقی نیز مانند شعر از طبیعت تقلید می کند.

ارسطو معتقد است که موسیقی طبایع پرهیجان و منقلب را آرام می سازد و چون داروی مسکن التهاب درونی را تسکین می دهد. موسیقی وصف زندگی است، موسیقی زبان دل و مظهر عواطف رقیقه بشری است.

آلفرد دموسه می گوید موسیقی انسان را به شناسائی خداوند رهبری می کند و بشر را بسیر در عالمی که برای او مجهول است سوق می دهد.

به قول نیچه دنیا وقتی در خور زیست است که طبق قانون موسیقی اداره شود موسیقی از هر فرد وجود دیگری می سازد که با کالبد عادی تفاوت بسیار دارد در این جسم ثانوی احساسات مصوب عواطف موزون و اندیشه سرشار از آهنگ است. موسیقی بشر را بدنای رویاها و احلام فرو می برد و با آنکه جزء فطرت است وسیله گویا و هیجان آمیزی برای ارتقاء روح به عالم آفاق و انفس و نیل به کمال است.

۱ - برقمی، سید ابوالفضل، شعر و موسیقی ص ۱۰۴

۲ - شیخانی، سمیر، حقیقت های عجیب تر از خیال، ترجمه رضایی داود،

۳ - شفیعی کدکنی، محمد رضا، موسیقی شعر، ص ۳۳

موسیقی زبان گویای دل و فصیح ترین واسطه معرفی احساسات است. موسیقی از شعر بلیغ تر از عشق لطیف تر از نقاشی گویاتر و از رقص چابکتر است زیرا رقص نماینده شهوات و مظهر حرکات طبیعی انسان است که لطیف و موزون گردیده و برای معرفی فاقد نمونه کامل و مستند است شعر نیز یکنوع تقلید و نقاشی و اطاعت کورکورانه از طبیعت است ولی در موسیقی تمام هنرها و زیباییها و وزن و آهنگ و رنگامیزی و حرکت و هیجان و تقلید و اختراع و لطف و صفا دست بکار می شوند و ترانه ای مطبوع به وجود می آورند که مظهری طبیعی و اصلی برای آن نمی توان معرفی کرد. موسیقی چون شعر زبان عاطفه و احساس است^۱. ما در این رساله به معنی و کاربردهای علمی موسیقی کاری نداریم بلکه کاربرد عرفی آن مورد نظر است.

۷- رابطه و پیوند شعر و موسیقی

شعر و موسیقی پیوند استوار دارند «عواملی که آدمی را به جستجوی موسیقی کشانده است، همان کششهایی است که او را وادار به گفتن شعر می کرده است و پیوند این دو سخت استوار است، زیرا شعر در حقیقت موسیقی کلمه ها و لفظهاست. جمع میان موسیقی و شعر جمع میان موسیقی الفاظ و موسیقی الحان است.^۲»

نقطه اشتراک شعر و موسیقی این است هر دو برای ایجاد و حالتی بکار می روند نه برای خاطر اثبات امری یا تصویر منظری خارجی با قطع نظر از تأثیری که ممکن است وصف منظره در بیننده پدید آورده مایه کار نیز در هر دو صورت است. موسیقی زیری و بمی و شعر صورتهای ملفوظ کلمات^۳. هر گاه شعر را خلق زیبایی بوسیله کلمات و موسیقی را ایجاد زیبایی توسط اصوات بدانیم و برابرة صوت و کلمه از لحاظ علم زبان و کالبد شناسی دقت کنیم و نقش حنجره و حلقوم و اندیشه و حافظه و فطرت و احساس را در تحقق بخشیدن این دو پدیده روحی تحت مذاقه و مطالعه قرار دهیم به پیوند ناگسستنی نغمه با ترانه و سرود و چکامه با الحان موسیقی بخوبی واقف و از توضیح دیگری بی نیاز می شویم موسیقی و شعر دو فرزند برگزیده دودمان هنرند که از سرچشمه فیاض عواطف برخاسته و تا جهان بشریت را فروغی است مزرع دلها را سیراب و عالم هستی را هیجان آمیز و نشاط آور میسازد.

شعر و موسیقی بر وزن استوار میباشد و وزن خود در طبیعت بوضوح تمام دیده و شنیده می شود مانند ضربان قلب و تاخت و تاز اسب و ریزش آب. همین اوزان با کشش خاصی در شعر بحور متفاوت و انواع مختلف بوجود می آورد. در موسیقی نیز کشش معینی تمایل برقص درست میکند و کششی دیگر که خاصه مغازله است میل به آواز ایجاد می نماید. سرچشمه الهام شعر بیشتر طبیعت و نمونه های خارجی است ولی در موسیقی هیجان روحی سبب بوجود آمدن آهنگهای دلنشین توسط هنرمندان بزرگ است. موسیقی و شعر بیان خوش آهنگ تجلیات حیات است شعر به پیروی از قوانین اخلاقی پرده دری نمی کند موسیقی نیز بجای ایجاد تنفر و دلتنگی لذت می بخشد.

افلاطون کلیه هنرها را با یکدیگر مربوط میدانند. ارسطو گوید شعر غنائی پیوسته با موسیقی آمیخته است او شعر را نمایش کردار و اعمال مردم می داند و مایل است شعر انسان را زیباتر از آنچه هست جلوه دهد.

۱- رازانی، ابوتراب، شعر و موسیقی وساز و آواز در ادبیات فارسی، ص ۵۵ تا ص ۵۷ با گزینش و تلخیص.

۲- ر. ک. (زرین کوب، عبدالحسین، شعر بی دروغ، شعر بی نقاب، ص ۵۵)

۳- ر. ک. (شفیعی کدکنی، محمد رضا، موسیقی شعر، ص ۴۶)